بعون صانع بیچون و کمک فضل خلاق زمین و زمان

رساله مناقبات حسن

[illegible]

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع [illegible] مشهور جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تا چند سخن ز گلعذاران گویم	تا چند حدیث دلفگاران گویم	اکنون ز ثنا و شکر	ارباب سخن
خواهم سخنی چند بیاران گویم			

در ستوقت عبارتی بنظر در آمد که نقط
نقطش چون جوز بازیچه کودکان لوح وسط سطرش چون لولی نژادان شب نشین
پادر هوا معانی خسیسه در تراکیب سستش چون انبوه مگس در شکنجه تار عنکبوت
وخیالات رکیکه در الفاظ بی ربطش چون خبط در دماغ صاحب مالیخولیا حسن عبارت
از تشبیه و استعاره چون تقطیع بی مایگان از زیور عاریت در نظر اهل تحقیق خوار
وجلوه معنیش در کسوت مجاز و کنایه چون صورت مشعبدان در دیده صاحب نظران
بی اعتبار بنیاد از تصنیفش اینکه کلند اندیشه معنی شناسان عرصه بر تعقب غلقانش
نتواند رسید و تیشه فکر باریک بینان روزگار جای این سنگلاخ نتواند خراشید
واعجباه امروز زمانه ساحر نگار حادثه زا خیلی دست نوازش بر دوش ستم ظریفهای

کشیده باشد که پردهٔ پندار بانی این نگارین سرا به رازدستی استاد انام سیاح
بهارستان نظم کلام روشنگر آیینهٔ معقول مولوی امام علی مقتول از پیش برخاست
که زبان خامهٔ گوهربارش ورقی چند در شرح آن عبارت و حل معانیش سیاه کرد
وازین پیشتر هم گوهری بیرون آورد هرچند عبارت مذکوره اصحح که مجالس ظرفا و
دست خوش اصدقا و اخلا گشته و سرمایهٔ تفریح طبایع شده و حاجت آن نمانده که باید دیگر
نظرے از سیرابی الفاظش آب دهند لیکن چون غرض آنست که از لطائف بعضے
از مقامات شرح تفریحے تازه و سرورے جدید حاصل سکروحان عرصه شود و [illegible]
این مایهٔ سرورے بے اطلاع متن صورت نه بندد از نقلش چاره ندید و تبیین آن جواهر
زواهر را در سلک تحریر کشید این ست عبارت مسطور بی‌هنگامی که بے بصرے
با بصرے یک بستر راحت نپذیرفته و دوری با نزدیکی در یک پیرهن خفته سخن مشکل
مردم و تمایل مخموری منزل گزیده و شنیدن و تنگی آغوش تا شنیدن [illegible]
جسم شود دیگانگی چشم مشاهده حضرت خاقانی بیگانه از سر و پاس او فنا عشقش
دور از پیدا تا از نقوش رعایت بیگانگی نظارگی در نظر و عینیت چشم پوشیدگی نظاره
شکل ثانی که از روز اول از بالای انس بر دیش کشیده و انداز تعلق بشکل اول در پیرایه
مکلفی منظور گردید پیدا است که عینیت او ضایع صرف نماند که خویشی بی امداد صرف
منظور نظر پیوستن محال ست اما معنے بیگانگی نظر اقتباس محال ست فقط بر زیرکان
مدرسه پیدا از سفری مخفی نماند که عبارت شرح مشتمل ست بر دو امر نخست اظهار اینکه
عبارت متن بر فلان امر اشتمال دارد و ایراد دلائل پانزده گانه برای اثبات این مدعا
و امر دوم حل معنی آن ناگزیر خامهٔ خام رقم بنای این سخن نیز بر دو تبیین گذاشت

تبیین نخست اشاره جواهری که از کیسهٔ امر نخست و ضمیر و دامان کاوش اندیشه گشت و
تبیین دوم پیشکشی نفایسی که بسر کاری امر دوم از نظر تامل گذشت تحقیق نماید که مطلب
این عبارت خوابی ست که کاتب خط مکتوب الیه را در خوابی اشکالی چیزی که بعد و بیان
می نماید و بعد ازین تعبیرش نیز بیان میکند بقدری حال خواب که تعبیر آن بفهم
کاتب خط نیامده عجز از فهم آن بیان می نماید اقول این قول بدو وجه مخدوش است وجه اول
آنکه آیا مراد از قوله مطلب این عبارت خوابی ست الخ آنست که مطلب تمام عبارت
متن خواب ست یا مطلب بعضی ازان بر تقدیر شق اول باقی عبارت شرح تناقض
لازم می آید چه ازان مستفاد میشود که عبارت متن مشتمل بر خواب و تعبیر بعضی از احوال
آن و اعتراف بعجز از تعبیر بعضی ست و غیر صحت قوله و بعد ازین تعبیرش الخ صورت
نمی بندد چه هرگاه مطلب تمام عبارت متن خواب باشد بعضی ازان عبارتی و دیگر کدام
ست که آن مشتمل بر تعبیر و عجز خواهد بود و بر تقدیر شق ثانی جزم بعدم اشتمال بر خواب صورت
نمی بندد بسبب عدم استقامت دلایلی که برای اثبات مدعا و استحالهٔ تغیر آن آورده و بسبب آنکه
بعضی از فقرات احتمال حصول معنی دیگر غیر آنچه زعم شارح ست هم دارد بنوعی که تفقد
بداهت و تبادری ازین پایه لکلفت باشد و بعد هم صحت معنی آن عبارات متن که از جهت
طبع جناب شارح بر آمده و قالب الفاظ متن در آمده چنانکه در موقع خودش دریابی
انشاء الله تعالی وجه ثانی آنکه یای تحتانی جمله در خوابیست و کاف تازی بعد ازان
و صدر جمله مابعد دلالت صریح دارد بر اینکه لفظ خواب مع یای تحتانی موصول یا موصوف
باشد و جمله مصدر بکاف صله یا صفت آن و بر اهل فهم پوشیده نیست که جمله مذکوره
بسبب نبودن عائد و نبودن علاقه و ارتباط باعتبار اول هیچ وجه صله یا صفت آن نمیتواند

پس عبارت جملهٔ مذکوره باندک تقدیم و تاخیر الفاظ و ازدیاد عبائد لیاقت واقع شدن صله با صفت بهم میرساند و آن اینست که کاتب خط مکتوب الیه اشکلی و هیئتی که بیان بینماید از عجب دیده قال مگر آنچه که تعبیر شارح عبارت خط که تقریست بیان میکند مطابق واقع گردید اقول قوله آنچه موصول ست و قوله که شارح بیان میکند صلهٔ آن و موصول با صله مبتدا است و مطابق واقع گردید خبر آن پس لفظ تعبیر را در ترکیب نحوی چه نام توان نهاد و آوردن آن بعد از کاف یعنی چه نحویان منصوبات را فضله گویند اگر باین لفظ و تمیز این تسمیه از غیر آن نمی پسندید بدیرا است فهمان درست فکرت مخفی نیست که این عبارت آنچه که شارح بیان میکند یا آن تعبیر که شارح بیان میکند بحذف چه یا تعبیری که شارح بیان میکند بحذف آنچه و الحاق تحتانی مجهول در آخر تعبیر کافی ست و قوله که تقریست از بعض ست چه نفس شارح از آن معنی ست پوشیده نماند که مطابق واقع گردیدن تعبیر خواب عبارت ست از آن که آنچه معبر گوید همچنان بوقوع آید و این وقوع بعد از بیان تعبیر باشد و چیزیکه شارح بیان میفرماید بعد از وقوع واقعه است طرفه خوابست گویا خدا داده دارد قال دلیل اول آنکه اجتماع بے بصری و بصر بجز خواب متصور نیست اقول مخفی نیست که این معنی وقتی دلیل خواب تواند شد که معنی این الفاظ از حلیه طرز دیگر عاری باشد و حال آنکه هرگاه نظر ارباب فهم گذرے بران افگند بقطع نظر از نامرغوبی الفاظ و سستی تراکیب که آن نتیجهٔ کم استعدادی مخترع اوست لقب اندیشه اش برنج همین سیاق تواند رسید و آن اینکه عبارت مذکوره از قوله بی بصری با بصر تا قوله جابجا احتمال دارد که مشعر ناقدردانی و بے تمیزے ابناے روزگار باشد ای در هنگامیکه بسبب بے تمیزے مردم روزگار بے بصرے با بصر باوصف تضاد بر یک بستر و دو

با نزدیکی با وجود مباینت هم بهرهٔ بهت بودامی یکی از دیگرے ممتاز نبود و از ناقدردانی
ابنای زبان سخن نجوشی و شنیدن نا شنیدن مبدل شده **قال** که هنگام خواب
مرد خوابیده بصر ندارد **اقول** بصر نداشتن عبارت از عدم بصر است که عمی
نقیضش است و خوابیده اعمی نیست بل حس بصر او در هنگام مذکور عاطل میباشد
و قایل شدن بمجاز بی خبری ست از اقتضای مقام چه مقام مقتضی توضیح و تبیین است
و استعمال مجازات در شعر و انشا بکارے رود نه در همچو مقامات و آن بسبب علو فهم اهل
فهم بدان باعث ابهام و خفای مقصود ست پس چنین بایستی گفت که اجتماع
بی بصری و بصر که باعتبار مجاز اول عبارت از تعطل حس بصر و دوم عبارت از ادراک
صور مخزونه در خیال بعالم رویا مانند صور خارجیه است جز در خواب متصور نیست
تمام از ماتن نیز همین می شنید غالباً تعطل حس بصر را که در نوم هم میرسد زوال بصر در آن
حالت گمان برده و شکی در بطلان این معنی نیست فافهم **قال** از بصر تعلق دارد
اقول تعلق داشتن از چیزے بصلهٔ از موافق روزمرهٔ هندیان ست بچیزی
یا با چیزے بیای موحده می آید **قال** دلیل دوم آنکه اجتماع نزدیکی و دوری
که با هر یکی بحیثیت آباد و دیگرے به یکشوست بجز عالم خواب اجتماع هر دو بخیال
نمی آید **اقول** بر خردمانیکه اندک مایه و قوت دارند پیدا است که از دو لفظ اجتماع
که یکی در اول لفظ نزدیکی و دوم در اول فعل بخیال نمی آید ست اجتماع دوم و لفظ
هر دو بیکار ست چه اجتماع نزدیکی و دورے الخ بخیال نمی آید کافی ست **قال**
دلیل پنجم آنکه الفاظ بصر و بی بصری و بستر و استراحت در فقرهٔ اول و لفظ خفتن در فقرهٔ
ثانی و لفظ مردم و شبین در فقرهٔ ثالث مؤید همین مضمون خواب ست **اقول** بصر

بی‌بصری آیا مجموعاً مؤید مضمون خواب ست یا بانفراد هر واحد بر تقدیر نخستین
نظر بر دلیل اول ذکر آن لغو و مستلزم تکرار لاطائل ست و بر تقدیر دوم بصر را با دیده
مناسبت اعتباری ست و با بیداری مناسبت حقیقی و همچنین بی‌بصری نسبت
بخوابیده یا بینندهٔ خواب مجاز ست و نسبت با اعمی حقیقت پس تائید آن هر دو بنسبت
باخیرین اقوی ست از تائید آن نسبت باولین و بستهٔ استراحت و تعبیر هما بطریق
صنعت مراعات النظیر واقع ست که آنرا تناسب و توافق و ائتلاف و تلفیق نیز
گویند و مخفی نیست که در مقام قصد خواب جمع امثال این معنی البته خالی از مناسبت
خواب نخواهد بود و ضرور نیست که در محل جمع معانی مذکوره خواب هم مقصود باشد
قال دلیل ششم آنکه در فقرهٔ پنجم کلام بچشم مشاهده و همچنین دال بر خواب ست
اقول حاصل این فقره مطابق آنچه شارح سلمه الله تعالی میفرماید اینست که بچشم
مکتوب الیه در چشم مشاهده کاتب چنین بود که نه شما دوستان بر پرسش و نه عتاب در جای
درباری در پرسش و پوشیده نماند که حاصل این مشاهده از دو شق بیرون نیست
یا در عین دربار شاهی هست یا در جای دیگر شق اول خود نیست چه ماخذ هر دو تعبیر یکی
بزعم خویش از کاتب و دوم نتیجهٔ فکر رسائی اوست نبودن جا در درباری ست
و پس چه تعبیر نخست تصریح شارح عبارت از بیکاری ست و در اوقات بیکاری
حضوری دربار معمول نیست علی الخصوص تعبیر ثانی که آن عالم اول بیکاری ست و
در اول بیکاری مکتوب الیه عدم حضوری دربار متحقق ست چه عالم اول بیکاری
اگر عبارت ست از اوقات سکونت مکتوب الیه در شاهجهان آباد پس عدم حضور
مذکور بدیهی ست و اگر عبارت ست از قیام چند روزه مومی الیه در لکهنو پیش از

حصول چاکرے کہ زمانهٔ تحریر خط جزوی از انست پس این حالت هم باعتبار
اظهار معتبر نیست و هم باعتبار شهرت شائبه ازان ندارد پس اگر مشاهده در عین ربار
مراد بودے ذهن شارح بسوی این تعبیر نمی رفت و با اینهمه هیچ وجه مجبوری
در بار تعریف هم نکرده پس شق ثانی مسلم شد و ضرور نیست که نبودن اسباب
مذکوره در بر کسی جز در عالم رویا متحقق نباشد **قال** دلیل هفتم آنکه کلمهٔ نظارگی و
نظر در فقرهٔ ششم خالی از رعایت خواب نیست **اقول** خالی نبودن نظارگی
و نظر از رعایت خواب آیا باین وجه است که نظاره و نظر را بچشم نسبت است چنانکه
خواب را خواه بمعنی نوم باشد و خواه بمعنی رویا یا بایں وجه که در خواب نظارهٔ اشیا
صورت می بندد بر تقدیر اول بیدارے نیز بچشم نسبت دارد پس باید که مثل نظاره
و نظر بیدارے نیز خالی از رعایت خواب نبود و المحال انه لیس کذلک و بر تقدیر
دوم نظاره در خواب امری ست اعتبارے نه نفس الامری بخلاف آن در بیدارے
پس انتقال ازان به بیداری اول و اقدم باشد از انتقال بخواب و بر تقدیر تسلیم
فعلے از افعال مثل رفتن در بازار و نشستن در دیوانخانه و دست بردن بطعام
و زدن بر صف اعدا و کشیدن باده در بزم و گرفتن کشتی با پهلوانان و امثال
ذالک باید که خالی از رعایت خواب نبود چه وقوع اینهمه در رویا ممکن بل اکثر و اغلب
ست فتامل **قال** دلیل هشتم آنکه در فقرهٔ هفتم در عین چشم پوشیدگی دلالت
صریح بر نیمخفتے دارد که خواب ست **اقول** معنی چشم پوشیدگی اغماض عین نیز هست
که مناسب است بمعنی هر چهار فقره اولی بحسب احتمال ثانی پس دلالت صریحه فقط
بر خواب نماند **قال** دلیل نهم آنکه کلمه سهو پیدا شد تعبیر خواب ست ازین رو که از

معنیش ظاهر نشود که توضیح مدعاست کلام اول ست اقول این عبارت بدو وجه
نحو خوش ست یکی آنکه چه پیشه کلمه نیست اگر بجای کلمه لفظ می گفت نظر بعمومیت
لفظ که مفرد و مرکب تام و غیر تام را شامل ست مضائقه نبود دوم آنکه تعبیر خواب بودن انجا
چه پیدا شد موقوف ست بر اینکه مدعای کلام اول خواب بود و خواب بودن مدعای
کلام اول موقوف بر تعبیر بودن چه پیدا شد پس دور لازم آمد و هذا باطل قال
دلیل دوم آنکه نظارهٔ شکل ثانی دلالت صریح بر خواب دارد اقول شکل ثانی باعتبار عموم
لفظ یعنی شکلی که دوم باشد چه چیز ست که نظارهٔ آن مختص بخواب باشد و باعتبار
مصداق که بحسب تصریح شارح زنی ست از مطیعان مکتوب الیه نظارهٔ آن نیز اختصاصی
بخواب ندارد پس چگونه دلالت صریحه بر خواب داشته باشد قال دلیل یازدهم آنکه
بعض معاملهٔ رویا که خلاف قیاس مشاهده گردیده تعبیرش بخیال کاتب خود نیامده
آنرا محال دانسته میگوید که بقیاس محال ست آنهم دال بر خواب ست چه اکثر معامله
خواب مخالف قیاس نیز بنظر می آید اقول آن بعض بموجب تصریح شارح ظهور کدورت
مکتوب الیه با وجود یگانگی نسبت بکاتب ست ظاهر است کدورت و دوستی از جانب دوم
دیگر در عالم ظاهر از قبیله محال دانسته باشند و اینکه گفته اند که اکثر معاملهٔ خواب مخالف
قیاس الخ میگوییم که اگر مخالفات قیاس قاطبةً در رویا مشاهده می شدند نه در عالم
ظاهر البته دلالت این امر حتماً بر خواب بود و چون احیاناً درین عالم نیز اتفاق افتاد
و مخالف قیاس نیز بدین نوع که بحسب تصریح او بقلم آمد چگونه جزم بر خواب توان کرد
قال حال بیان دلائل تمام گردید اقول حال بیان چه خواهد بود مطلب خود آنست
که بیان دلائل تمام شد تنبیه دوم قال معنی عبارت شروع گردید اقول

شروع شدن معنی عبارت چه معنی دارد باید گفت که بیان معنی عبارت شروع شد
اگر گویی مطلب همین است گوئیم چند حرف لفظ بیان در خصوص این عبارت
موافق روزمره اهل هند است موافق روزمره فارسیان نیست قال العلامه ربما
که سلسله عبارت ما سبق است اقول سلسله عبارت ما سبق چه معنی دارد
مفاد عبارت ما سبق باید گفت چه روی از عبارت سابقه مستفاد شده و شاید
سلسله را بمعنی حاصل و مفاد فهمیده باشد ظاهرا چون وضع الفاظ بمعانی مشهوره
تنگی گرفت وضع جدید بی‌سبب اختیار کرده اند که کل جدید لذیذ در دست قال
خلاصه آنکه کاتب خط بیان میکند که در هنگام خواب صورت جسم مکتوب الیه را در جسم
مشاهده کاتب خط حفظ مراتب شاهی جدا از سر بود یعنی حفظ مراتب شاهی که
عبارت از شمله و دستار باشد بر سر نبود اقول قوله که عبارت از شمله و دستار
باشد یا بیان حفظ است یا بیان مراتب ثانی خود بدیهی البطلان است پس اول
خواهد بود لیکن حفظ که مصدر است عبارت از شمله و دستار نمیتواند شد بل اگر
عبارت از شمله و دستار بیعنی باشد صورت میتواند داشت معهذا اطلاق بر سر
بودن یا نبودن بر حفظ روا نیست گو باعتبار مجاز عبارت از شمله و دستار بود
بر سر و درینجا آنست که آنچه نسبت بسوی حقیقت نتواند شد اسناد آن بسوی مجاز
کلیه نیست چه معشوق را خفته و نشسته و امثال آن گویند اگر بماه هم که لفظ مستعار
است این اطلاق روا دارند مضائقه نیست و بقلم نوشتن توانند گفت و اگر
سیاق سخن در ادای استعاره بود میتوانند گفت که این عبارت را بسر و نیزه
یا ستون می نویسیم پس استعمال این چنین کلمات را آمدن در کلام اهل زبان شرط است

و این رائی نهاد نگر سکندر بیت جام جم طلع مستقیم داشته باشد و اگر گوئی که این اعتراض
چه نسبت ست نه بر شارح گو هم عبارات مصنف حضرت شاهی بیگانه از سر رشته
دران نه تصحیح شما درست است و نه آنقدر بسر رشته بیگانه از سر واقع است کاش اراده
این سخن میکرد که در حین خاص آن یعنی در سرزی در خیال مکتوب الیه نبود که مراتب شاهی یا
محفوظ دارد ای در صدد پاس ادب شاهی خود و ضرور نیست که از ان همین شماله
درست از خواسته شود قال همی راند رهوار باری بدست ◦ ای در حالیکه بار
بدست بود اقول درین مصرع تقدیر کلمه بود محل نظر ست چه بار بدست خبر که کلمه مفرد
گشته حال واقع شده و حالیت مرکبات غیر تامه کثیر الوقوع ست مثلا فلانے
لبریز شکایت بر خاست و ازین عالم اند این اشعار نظامی بیت سخن هیچ آمد ترازو
بدست ◦ درست زراندود راهی شکست ◦ عرفی بیت بعالم آمد و خسرو تیغ زن گفته
زجهل نام شه کردند سادگان نرگس ◦ مقصود بالتمثیل ترازو بدست و تیغ زن در دست
است والحاق تحتانی برای افادهٔ تنکیر درین مرکبات در هنگام حالیت جائز ست مثلا
فلانی کفی بر لب و دشنامی بر زبان در بازار میگذشت و همچنین هست درین بیت
یکی دیدم از عرصهٔ رودبار ◦ که پیش آمدم بر پلنگی سوار ◦ و بشرط تقدیر کلمه بود این جمله
یا اسمیه بود اگر بار مبتدا بدست بود خبر باشد یا فعلیه اگر بار اسم و بدست خبر کلمه
بود باشد که فعل ست از افعال ناقصه و در هر دو صورت برای صحت حالیت آن
ضمیرے که راجع بطرف ذوالحال باشد ضروریست تا رابط گردد میان هر دو چنانکه
درین شعر بیدل بیت آمد مه من بشوق عقد ثریا ریخته ◦ بر لاله یا بادام تر
لولوی لالا ریخته ◦ عقد ثریا ریخته حال ست از مه و ضمیر در ریخته راجع ست بسوی آن

وغالباً بجهت احتراز از تعقید مخذور صاحب بهار بوستان تقدیر کلمه داشت نموده
نه تقدیر بود کما قال بر پلنگی نشست حال ست از ضمیر فاعل همی راند که راجع ست بطرف
صاحب دل و ماری بدست معطوف بر همی راند و تواند بود که معطوف بر پلنگی نشست بود
و بر تقدیر بعد از قول او بدست لفظ داشت محذوف ست انتهی کلامه اگرچه این
توجیه نیز خالی از رکاکت نیست چه حالیت قوله بر پلنگی نشست از ضمیر بتقدیر ...
هست که صاحبدل مبتدا بود و فاعلیت آن مبتدا در تر ست از بودن آن مبتدا و تقدیر
فاعل بفعل جائز ست و عطف قوله ماری بدست بر قوله بر پلنگی نشست ابود و عاطفه
صورتها یکیر د تقدیراً و لفظاً و در جمیع نسخ بوستان و در و بیشتر از ماری بدست
نیطر نیامده و تقدیر آن در صورت حالیت ثبوت دارد و لیب آنکه تقدیر عاطفه
در جائی باشد که چیزی درمیان معطوف و معطوف الیه فاصل نبود و مثل طوطی
شکرستان معانی بلبل بوستان سخندانی نهال حدیقه و داد سبزه نورسته چمن اتحاد
نه بالعکس کما لا یخفی علی المتتبع نظامی بیت تن او که صافی تر از جان ماست
اگر شد سیاه یک محضر اندر رواست میرزا بیدل بیت قدح شوق و شرالبش
بی نیازی نشه استغنا گلگشت آغوش بی پروانهالش اوج رعنائی بهوا و آب
بجوی آنکه صاحبدل مبتدا و بر پلنگی نشست خبر آن این یک جمله اسمیه شد و همی راند
جمله فعلیه و راهوار که بمعنی فراخ گام و خوش راه است کما فی برهان حال ست
از ضمیر منصوب راجع بسوی پلنگ که باعتبار لفظ محذوف ست و ماری بدست
خواه مفرد باشد خواه کلام بتقدیر داشت حال ست از ضمیر مرفوع همی راند و
تقدیر داشته چه او در صدر این جمله و بمنزله مفرد بودن ماری بدست صورت هم دارد

اما حال نایافت آن در هیچ نسخهٔ مذکور شد و حذف آن یا حذف ضمیر از بعد لفظ
دست تعدی دارد و مقصود ازین مقوله نه انکار حذف واو حالیه و ضمیرست
چه در جواز آن شکی نیست بل با وصف صورتی که مختار راقم ست تکلف بلا ضرورت
و عدول از ظاهر ست و ترجمهٔ ما ربدست لقوله ای در حالیکه ما ربدست بود آیا برای
اظهار حالیت ما ری بدست ست یا مقیس علیه آن در باب و لفظ بودن سبیل الی الاول
چه آن مخالف مقصود و منافی غرض ست پس وجه ثانی باشد و بر ارباب فطانت
و اصحاب کیاست مخفی نیست که این قیاس مع الفارق ست چه این بنا شد مگر تاویل
آن و مقرر جمهور ست که تاویل نوعی بنوعی نوع اول را داخل در نوع ثانی نمی سازد
و الا لازم آید که چون قوله در حالی الخ مفعول فیه ست بنا بر مذهب ابن حاجب مفعول مع
ست بحرف جر بنا بر مذهب جمهور هم باید که ما ربدست نیز همچنین باشد و این
بین البطلان ست و نیز هرگاه از حالیت راکبا که در جاء زید راکبا مثلا ست باین
عبارت حال گونه راکبا تعبیر کنند باید که فعل ناقص در راکبا مقدر شود و این نیز باطل
ست چه درین صورت حالیت آن بر طرف میشود و خبر کان میگردد و حصر تاویل آن
در خصوص عبارت شارح نیز باطل ست چه میتوان گفت در حال یا وقتی که ما ربدست
داشت یا در حال یا وقت ما ربدست داشتن و بر تقدیر تسلیم مثال مطابق مدعا نیست
چه مدعا خاص ست یعنی تقدیر آن در محلی که لفظ بر سر رود در بر بود و ازینجا تعمیم یافته میشود
قال پس عبارت خط چنین ست که درینگامیکه عالم خواب بدین اوصاف اجتماع
اضداد موصوف بودتن ظاهر مکتوب الیه را بچشم مشاهده من حفظ مراتب شاهی
که شمامه و دستار باشد جدا از سر بود اقول با نصاف باید نگریست و تامل کرد که

عبارت خط چنین نیست پس تقدیر عبارت خط بایستی گفت نه عبارت خط معهذا
اجتماع اضداد خود یک وصف است نه اوصاف کاش بجای اوصاف وصف میگفت
و اسم اشاره که در لفظ باین است نیز ضرور نیست **قال** پاس اوضاعش دور از بر
ضمیر یعنی یا شین راجع بمراتب شاهی ست ای لحاظ و پاس مراتب شاهی که عبارت
از قبا و جامه درباری باشد دور از بر بود ای قبا و جامهای درباری نیز دور از بغل
و سینه بود **اقول** بر بودن پاس اوضاع دور از بر بودن آن عبارت از قبا و جامه
درباری همان نظر است که در قوله حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر گذشت کاش چنین
میگفت که از بر کسی دور بودن محاوره مقرری ست یعنی نزدیک کسی نه بودن و از دو
دوری جستن عرفی گوید **بیت** زیاده زین نه حلال است دوری از بر ما * اگر بجوی
ما نسبی در آ ببزم حضور * و ضمیر راجع است بسوی مکتوب الیه و مضاف الیه بر
کمر زبان جدا شده بلفظ اوضاع پیوسته و این طور در ضمائر متصله که شین معجمه و
تای فوقانی خطاب و میم متکلم باشد کثیر الوقوع است سعدی گوید **شعر** نوای
هزاران پاک ایوم * برانگیختم خاطر از شام و روم * کنون برانگیخت خاطرم از شام
و روم **نثر** اینست پس از خورشها که خوردیش از رساله ها سواد نقطه دارد چشم لاله
یعنی از رساله اش الخ و هکذا تای فوقانی خطاب چنانکه بر متتبع زبان فارسی
مخفی نیست و حاصل معنی فقره چنین که دران وقت پاس اوضاع از مکتوب الیه دور
جسته بود و مراد ازین آنست که مکتوب الیه دران وقت مقید باین امر نبود که
خلاف وضع را کار نه بندد و اوضاع خواه از خود باشد خواه از دیگر و دیده شد که
بعضی احیان پاس اوضاع و اطوار خواه از خود باشد خواه از اغیار سے مانند

مخالف آن باستعمال سے آید پس تخصیص جامه وقبا برخاست ونظر نیز متوجه نشد
قال اما از نظر پس رعایت بیگانگی نظارگی در نظر لیکن از نظر مکتوب الیه ظهور بیگانگی
با نظارگی که بیننده خواب است در نظر معلوم میشد یعنی با کاتب خط ریختی دبلای عالم رویا
از نظر مکتوب الیه مفهوم میشد **اقول** درین رعایت بیگانگی واقع است و رعایت
یکسر نگهداشت چیزی کردن است معلوم نیست که ظهور ترجمه کدام لفظ است **قال**
در عین چشم پوشیدگی یعنی در عین خواب نظاره شکل ثانی گردید که از روز اول این
شکل را از بالای انس زیر پیش کشیده اند و هرگاه که از بالای انس که الف است
زیر او کشیدند ثا گردید یعنی الف اول لفظ انس را بپایین انس وقتیکه آوردند ثا
یعنی ثانی گردید **اقول** درین مقام امری چند بروی کار آمده که ارباب بصیرت را
منشاء استغراب چشم و استعجاب تحیر است آنرا در نظر دقت پسندان باریک بین وصحیح آرند
اول اینکه تقدیر گردید بعد از لفظ شکل ثانی کرده اند و این ظاهر النظر بقوله مشاهده گردید
خواهد بود دوم که تفسیر منظور گردید در قول آینده گفته اند چه حسب تفسیر مذکور حمل آن
بر نظاره صورت نمی بندد و عجب از دور بینهای حضرت که از پیش پا افتاده غافل گشته
نه دیده اند که استعمال لفظ منظور بمعنی امریکه در دیده نظر باشد نیز هست چنانکه درین
شعر عرفی بیت کسی گمان نبرد که برای زینت شعر بجز اصل خواب فزودم که نیست
این منظور بالمعنی حمل آن بر نظاره صحیح است و نیز نه اندیشیدند که نظاره اگر ثابت شد
نظارهٔ تجمه باشد پس باعتبار استعمال فارسیان داگرچه تخفیف بود باعتبار اصل لغت
بمعنی دیدن است و استعمال آن بکردن و داشتن و غیر سماست نه بگردیدن و مدعی
این استعمال را سند آوردن ضروریست سیوم آنکه از توابع شکل اول در پیرایه مکاشفه

منظور گردید با ما سبق بی ربطی ماند و این بر اهل فهم و انصاف مخفی نیست نه بر اهل
حسد و اعتساف که ایشان را پردهٔ پندار بر چشم بندی ست محکم آری اینهارا با این
جادهٔ مستقیم چه کار و کدام مناسبت دوم آنکه بعد از قوله از روز اول قوله این شکل را
زیاده کرده اند و شین معجمه بعد از بزیرش بحال داشته چون معنی ترکیبی این فقره
هیچ تجویز نفرموده اند پس اغلب که بجهت درست کردن معنی معمائی که بحسب زعم
این حضرت نتیجهٔ این الفاظ ست ضمیر غائب مذکور را بطرف انس راجع کرده باشند
و مؤید این ست ارجاع ضمیر بسوی انس در قوله بزیراو کشیده اند و اضافت یای تکلم
بسوی کلمهٔ مذکور در قوله بپایین انس وقتیکه آورده بودند پس برای این چه گوییم که زبان گفتگو
یارای تقریرش ندارد اگر در صدد بیان معنی ترکیبی این فقره می شدند از انجا که ضمیر
در لفظ بزیرش ضمیر منصوب و راجع بسوی شکل ثانی میتواند شد لفظ این شکل را
در عوض شین معجمه پیش از قوله از بالای انس نهادن مضائقه نداشت و بر ماهران
فن معما که با نظر غائر و تتبع کامل طبع سلیم و فکر صحیح دارند محتجب نیست که اجرای عمل معمائی
درین فقره هیچ وجه صورت نمی بندد چه تعیین وقتی صورت بندد که مفعول کشیدن لفظ
بالا بود نه شکل ثانی در مسلک این فن تعبیر از حرف اول به بالا میرود اگر بالا عبارت
از جانب بالا بود پس شکل ثانی عبارت از الف نیست که بکشیدن آن از بالای انس نا
صورت بندد و حق آنست که اینجا در صدد واجب اعمال معمائی در آمدن بیخبری است
ازین فن و طرفه تر آنکه در عبارت شرح با ثبات حرف از میفرمایند که هرگاه از بالای
انس که الف ست بزیراو کشیده اند انتهی باید پرسید که هرگاه بالای انس الف ست از نه
چه چیزرا بزیراو کشیده اند بیان ازینهمه کمال سامعه نوازی ست سوم آنکه ارشاد میکنند

که الف اول لفظ السن الخ حیرانم که بلفظ اول احتراز از چه هست و چهارم آنکه تفسیر نسا
بلفظ زن کرده اند و نمی دانند که نسا جمع ست و زن مفرد لعبه از غازه پرداز سے
رخساره شاهد این کلام بعرض میرسانم که قطع نظر ازانکه بیشتری از فقرات عبارت متن
از زیور معنی خلیع العذار ست و این در هنگام تفریج جلوهٔ آن شاهد بحلیهٔ لطافت [illegible] نشاید
خیابان جادهٔ سخنوری وضع گشته باشد اگر تفسیر قوله از بالای السن موافق روزمرهٔ بلبل
نوایان گلشن فارس بعرض می آوردند و می فرمودند که بزیر کشیدن عبارت ست از
تصرف مکتوب الیه بر زن مذکوره برای تمتع این فقره اند کی بحلیهٔ معنی نیز پیراسته می شد
چون رسائی طبع شارح بان بر نخورده مروت روا نداشت که در اظهار آن کاهل کوشد
بگوش هوش میرسانند که از بالای فلانی در محاورهٔ فارسیان بمعنی از پیش فلانی مستعمل
ست کما فی بهار عجم و از پیش فلانی بمعنی از طرف فلانی ست و تفصیل این اجمال آنست
که فعل اگر از مضاف الیه لفظ پیش بود مراد آن باشد که این فعل را فلانی خود بی تحریک
و تعلیم غیر کرده و لهذا گاهی پیش را بطرف لفظ خود نیز مضاف کنند و گویند از پیش خود
نعمت خان عالی گوید بیت دل ما انبهمه بیداد ز تو چشم نداشت ✽ نیست از پیش خود این
البته بر اجای کسی ست ✽ و اگر از دیگری ست مراد آن باشد که بتحریک مضاف الیه
کرده و از بالاے فلانی بهمین معنی ست چنانکه از امثله ظاهر شود صائب شعر
حسن خون عالمی میریزد از بالای عشق ✽ ذو الفقار شمع از بال و پر پروانه است ✽
تاثیر بیت مکن اعانت ظالم بجبر و شر تاثیر ✽ که تیغ سهل نه بالای دست صیاد ست ✽
واله هروی بیت موبمو بیتابی دارند از بالای دل ✽ عالمی در اضطراب افتاده و مشکل
یکی ست ✽ اثر شعر عزت از بالای زر دارند اهل روزگار ✽ حیرتی دارم سکه گیرد پایهٔ همت شا

خود را ابدار چو پس حاصل این الفاظ چنین باشد زنی که از روز اول هجر یک انس و محبت
در تصرف خودش آورده اند و بعد از تمهید این همه مقدمات و تحریر معنی فقره مشهود شده تا
که مصرع لفظ و معنی این عبارت جبالی سیر مراکب جنود خیالات شده و افکار تیز حضرت
شارح ناصت نصرت گشته که صورت فلاح آن لیب از قریها نیز در آئینه وهم جلوه نتواند کرد
قال بدون امداد خرج منظور نظر که سرکار پادشاهی ست به تصور محال و دیر قرار ست
اقول لفظ منظور نظر در قول ماتن بی امداد صرف منظور نظر انتهی بتصرف است که صفت
امداد صرف باشد ای امداد صرفی که منظور نظر مکتوب الیه است نه بمعنی جایی که منظور
نظر باشد چنانکه بر ارباب حدت طبع و اصحاب تیزی فهم مخفی نیست پس بیان منظور نظر
چنین که سرکار پادشاهی ست بیجاست گو امداد خرج نصفت مذکوره از سرکار
پادشاهی خواهد بود قال و بعزت تمام در خرج خود مکتوب الیه صرف نماید اقول
در خرج صرف کردن چه معنی دارد چه خرج و صرف یکی ست در خرج خود آرد یا بکار خود صرف
نماید می بایست و معهذا العزت تمام صرف کردن شرح کدام لفظ متن ست ازین آگاهی
دادن ضرورست قال از ینجا شرح عبارتی که بقیاس مکتوب الیه تعبیرش نیامده می نگارد
اما معنی بیگانگی نظر بقیاس محال ست یعنی بیگانگی نظر که کاتب را از نظر مکتوب الیه خواه
نمایان گردید تعبیرش بقیاس نمی آید چرا که با مکتوب الیه صورت یگانگی دارد پس آثار
بیگانگی از مکتوب الیه بوجهی من الوجوه کاتب خطر را بشطر نمی آید لهذا میگوید که معنی بیگانگی
از یگانگی گرفتن خلاف قیاس و محال ست اقول از شرح قوله اما معنی بیگانگی الخ معلوم
میشود که این قول مشعر بر اعتراف عجز تعبیرست نه عبارتی که تعبیرش بقیاس کاتب نیامده
پس عبارتی که عجز از تعبیرش بکار برده این قول ست اما از نظرش رعایت بیگانگی

نظارگی هر بیننده چنانکه قول مذکوره با عبارت شرح بالا ذکر یافت درین صورت گفتن اینکه
ازینجا شرح عبارتی الخ خطای فاحش بل افحش ست و معهذا گوینده تعبیر کاتب ست نه مکتوب الیه
پس قوله بقیاس مکتوب الیه چه معنی دارد و دقت این عبارت بدرجه ایست که سر نکته شرح طلب
ست قال لیکن تعبیر خواب کاتب خط مطابق واقع نیست ازین سبب غلط ست مگر
تعبیر شارح عبارت خط که فقیر ست صحیح و راست آمد و مطابق واقع گردید و هو هذا که اول
در عالم خواب مشاهده جسم مکتوب الیه است بدون جامهای درباری و آن عالم اول
بیکاری ست که گذشت و ثانیاً مشاهده زن صاحب جمال با زیور مکلف از مطیعان و
فرمان بران مکتوب الیه است پس این عبارت از خدمت ست ازین رو که خدمت در حقیقت
مرغوب الطبع مردست و مشاهده اینکه زن از مطیعان مکتوب الیه است عهده که خدمت
نیز مطیع اهل خدمت می باشد و مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف که در بر زن ست زنانه ست
ازینجا واضح گردید که تقریب کننده این خدمت زنی باشد که زیور و پیرایه زنانه در بر او
باشد چنانچه زبانی عوام الناس درین روزها همین گوش خورده ست اقول خوبی
این عبارت مبرا از تبیان ست و حسن معنی آن خارج از تقریر بیان از وجوه عدیده آن
خوبی و آن حسن چندے بر طبق عرض می نهد تا مستمعان را که مشتاق سوانح تازه اند
لذتے حاصل آید یکی آنکه بودن کاف با بیت قوله و هو هذا و قوله اول در عالم خواب الخ حیرت
بر حیرت می افزاید چرا که اگر عبارت و آن این ست در اول عبارتی می آرند کاف بعد ازان
ایراد می نمایند و عادت فصحا برین نحو جریان یافته که اگر قوله و هو هذا بجای آن نهند کاف
نمی آرند بل فصحا و غیر فصحا درین امر ساهم اند اگر بعد ازان کاف در جائی دیده باشند
سند آن بگذرانند دوم مشاهده مکتوب الیه را بدون جامهای درباری دال بر بیکاری

اول مشاهده زن را اول بر خدمت انگاشته اند و فهمیده اند که مشاهده هر دو امر در آن
واحد بوده چنانچه ظاهر است که چون دو کس در یک مقام متصل یکدیگر ایستاده باشند
افتادن نظر بر هر دو دفعةً واحدةً میتواند شد نه بنوبت لیکن اجتماع بیکاری یا خود سبقتها
هلال واحد جاگرد نه صورت بندد شاید از بیان این هر دو امر که در عبارت رقعه بعد از یکدیگر
واقع شده گمان برده باشند که مشاهده آن نیز پس یکدیگر اتفاق افتاده و قطع نظر
از وجه مشاهده آن هر دو بعد از یکدیگر نیز دال بجنبی نمی تواند شد چه بودن آن هر دو
امر از اول در یک آن و یک مکان صورت بسته اگر اول مکتوب الیه را بدون جامها
در باری سپید و زن مطیع مکتوب الیه بعد از آن در آن مکان با پیرایه تکلف سپید
البته دلالت بر این امر صورت میداشت فتنبه ولا تغلط سوم زن صاحب جمال را
بزیور متکلف و اطاعت و فرمانبردارے مکتوب الیه نموده و این تمام را عبارت از خدمت
داشته و اطاعت خدمت باهل خدمت آنچه بزیور و پیرایه متفرع شده در دو جمله علیحده
بیان کرده بایستی در همانجا بیان کرد تا تقیید مفید می شد والا ذکر مشاهده زن صاحب جمال
فقط برای استدلال خدمت کافی بود چهارم لفظ مشاهده اینکه بشدت هست از خبر آن خبر
نیامد که کجا رفت پنجم بر ارباب فطانت مخفی نخواهد بود که شکل ثانی بحسب تصریح شارح
عبارت از آن است و قوله از روز اول الخ صفت آن یعنی زنی که مکتوب الیه از روز اول
از آن متمتع گرفته و تفسیر قول مذکور باین عبارت از بهر آنست که پیش انصاف گزینان معنی
ترکیبی آن غیر ازین نیست و چون ظاهر است که حصول خدمت هم باعتبار خارج و هم بحسب
استدلال شارح بعد از بیکار نشستن است نه ابتداءً و بیکار هم همان که در شهر لکهنو بوقوع
آمده بود پس زنی که تمتع از آن به مکتوب الیه اولاً و ابتداءً باشد چگونه عبارت از خدمت

خواهد بود ونیز ظاهرست که اگر در حال تحریر خط خدمت بمکتوب الیه مفوض می بود
از فقرهای که بزعم او تعبیر خواب ست استدلال عدم حصول خدمت چرا میبود
فهمیدنی ست وتامل کردنی اگر گوئی که چون تفسیر مذکور مختار شارح نیست پس موافق
زعم او زن مذکوره عبارت از خدمت میتواند شد گوئیم اختیار نکردن آن تفسیر
خطای دیگریست سوای خطاهای مذکوره فافهم ششم اطاعت خدمت بعد از
وقوع خدمت ست وتا هنگام خواب هنوز خدمت حاصل نشده اطاعت آن از کجا
بهم رسید هفتم لفظ مشاهده در قوله مشاهده اینکه زیور وپیرایه بکلف الخ نیز مبتداست
از خبر آن نیز بحیز شد هشتم پوشیده نماند که هرگاه اسم اشاره بر جمله مصدر بکاف
درآید مشار الیه در حقیقت مضمون جمله باشد مثلا از اینکه فلانی زشت روست
دل بیدارش میل نکرد ای از زشت رو بودن او عرفی گوید بیت از اینکه بعد
بریدن تمام شانه شود چه گره گشاده نگردد ز طرهٔ شمشاد ای از تمام شانه شدن
الخ پس قوله مشاهده اینکه زیور وپیرایه الخ در قوة این قول باشد مشاهده زنانه بودن
زیور وپیرایه انتهی پس چنانکه در عبارت متن موافق زعم شارح تعرض باطاعت خدمت
وبودن زن بکار رفته باید که بزنانه بودن زیور نیز تعرض بکار رفته باشد تا تعرض
شارح بآن وتفریع غرض از آن بجا باشد وبر شرف نگاهان دقیقه سنج مخفی نیست که
ماتن وپیرایه بکلف مذکور گردیده گفته وبزنانه بودن زیور اصلا تعرض نکرده تامل
کردنی ست نهم زیور وپیرایه بکلف که باعث افزونی حسن وزیب زن ست که اسباب
زنانه است بزن متقربه چگونه دال باشد تا بسی اگر از زیور وپیرایه کره فراق وطر
که بر خدمت مترتب شود استدلال میکرد صورتی پیدا داشت دهم گفته زنی باشد که

زیور و پیرایه زنانه در بر او باشد از و باید پرسید که این جا در قید زیور و پیرایه با لفظ
زنانه چه فائده اول خود آنست که زیور جز زنانه نباشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اسباب
زینت مردان را زیور مردانه فهمیده زنان آن اسباب را بر خود راست نمیکنند
تا احتراز از آن صورت بندد و اگر این صفت کاشفه است بسبب عدم فائده حشو محض
ست همین زیور و پیرایه در بر او باشد کافی ست یازدهم لفظ گوش خورده از قبیل گوش زد
بگوش نخورده آری بگوش خورده یا بگوش نخورده مسموع ست **قال** همین تعبیر حسب
ملال باشد **اقول** سبحان الله باشد بجای شود استعمال نموده و چون این معنی دال
بر تحیر ست ازین تحقیق پس واجب آمد که امر یکه از بسیار ... کدام ... مخصوص
مخاطب و عموم گوش بر آواز آن فوائد علمی را بهره حاصل آید پوشیده نماند که باشد
مضارع ست از باشیدن مترادف بودن و شاید که باشیدن مصدر جعلی باشد
از کلمه باش چون سوزیدن از سوز و جهیدن از جه پس از قبیل مضارعی باشد که مصدر
آن مستعمل نیست بهر کیف استعمال لفظ بود دهم در جائی است که غرض حدوث امری بود که
سابق وجود نداشته باشد و نهم در مقامی است که امری موجود شود و مطلوب ثبات آن بود
کذلک لفظ باشد بخلاف شود که استعمال آن جز در جائی که مدعا حدوث آن امر بود
و سابق حاصل نبوده باشد نباید این افاده ایست که بتتبع کثیره بدست می آید
ولی منت بر طبق صفحه گذاشته شده تا بی بهرگان را سرمایه استعداد شود ❊ ❊ ❊
خاتمه تحریر این سطور در نظر هیچ دانان کور سواد که الف بگمان خاره دل نیارند در انخیال
ناخنه در پیش چشم نگذارند دست آویز سخن و حیله سر کلاه حرف و اکردن ست و در دیده
بلند نگاهان بیدار مغز که از روا یافتگی بی پرده اند که چشم آئینه در انتظار کدام جلوه باز ست

و دست چنار باشد کدام دامن دراز پیدائی سررشتهٔ سر گمی ست و تر زده و دن رنگ
تو همی دور گردان بساط احتیاط را ایچ اینکه باین وسیله در نقل حرف سائل و شنودن
کلام مجیب چندے مشغلهٔ اوقات بیکارے بهم رسد و مرا سگالش اینکه چه خوش
باشد اگر مخاطب راست فهم درست اندیش سراسر این اوراق گردیده و حروف و
کلمات یگان یگان دیده هر جا با خفی بند کرده ام بدیدهٔ تامل نگرد و بتحریک انصاف
سرے جنبانده حرف حرفش بر صفحهٔ خاطر نگارد بل بر پا بغز خیال و مزال اقدام
تکرم که مقتضاے طبیعت بشری ست اطلاع یافته سطرے چند را که چون خط
نیکوان قابل حک ست بقلم اصلاح آرایش دهد ــــ باده عروس سخنها
بسکه زد رنگ طور شیشهٔ ناموس ــــ ضبط خامشی بر طاق ماند * گر به بزم سوز دگر
در حلقهٔ ماتم رسید * نالهٔ ما هم برنگے بیخودے مشتاق ماند * *

تمام شد رسالهٔ مناقشات سخن